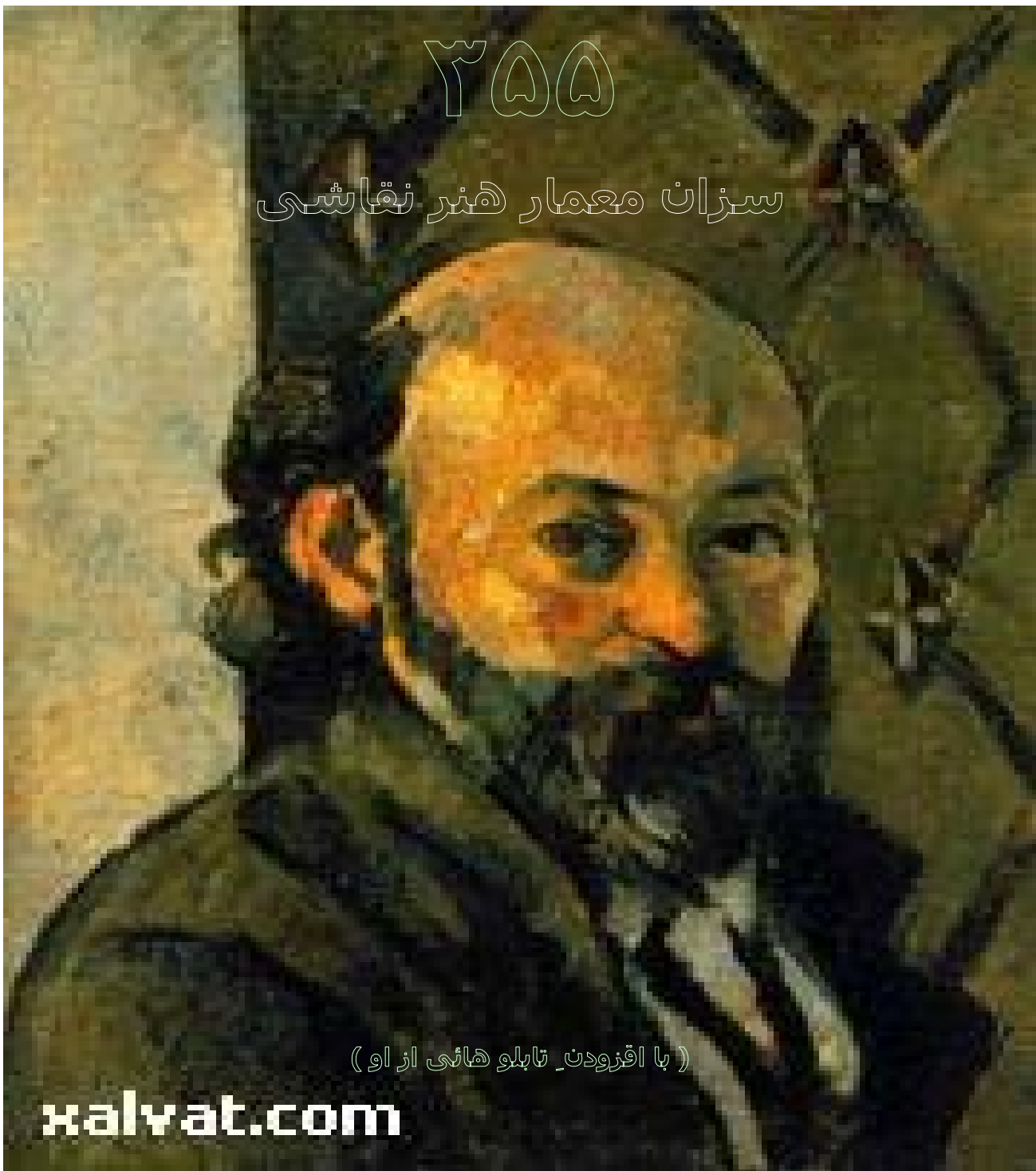




۲۵۵

سزان معمار هنر نقاشی



(با افزودنِ تابلو هائی از او)

xalvat.com

اندیشه
هنر

سال دوم

الديه و هنر

شماره نهم



سزبان معمار هنر نقاشی

پل سزبان Paul Cézanne که يك نقاش فرانسوی است در سال ۱۸۳۹ میلادی در اکس Aix متولد شد و ۶۷ سال عمر کرد و در سال ۱۹۰۶ میلادی برض قند مرد .

از همان دوران سه چهارسالگی ، علامت تندخونی و سرکشی و يك حال صعبی ژودگذری که سرپای وجود او را فرا میگرفت در او هویدا شد و این حال تا پایان عمرش همراهش بود . سزبان تا دهسالگی در يك مدرسه ای ابتدایی درس خواند و در همین سنین بود که بطراحی کردن پرداخت در شانزده سالگی وارد مدرسه ای پو بونا شد ، شاگرد بسیار جدی بود و نهایتاً جوانزی دریافت میکند (در این مدرسه بود که با امیل زولا آشنا شد) . سزبان و زولا در مدرسه گاهی به تناسبت جشن هایی که پیش می آمد دسته ای موزیک براه می آنداختند . البته سزبان در موزیک چندانی علاقه ای نداشت و هر چند که معلم موسیقی داشت ولی این درس موسیقی هیچگونه لطفی برای او نداشت و معلمش همیشه از او ندامتی بود . زولا سردستی موزیک مدرسه میشد و به همراهی سزبان و سایر نقاشان فوقانی براه می آنداختند .

سزبان از نوشته های واگنر فقط ، خودش می آمد و بهین جهت یکی از پیش درآمدهایش را که خیلی مورد پسندش بود نقاشی کرد . این نقاشی عبارت بود از يك دختر جوان که بیاتو میزد و پیر مردی که دوی يك مبل نشسته و يك پسر چپه ، که با قیافه ای احمقانه ای با هنگ بیان و گوش میداد . سزبان گاهگاهی بشنیدن موسیقی رغبت نشان میداد از مادام ماری (یکی از نزدیکانش) خواهش میکرد که نغماتی برای او بنوازد . او هم شروع میکرد ولی سزبان در واسط کار جراتش می برد و مسادام ماری ناگهان بقطعه ای پرسروصدا براه می انداخت و جراتش را بازمیکرد .

دو دوران مدرسه ، سزبان غالباً با زولا و یکی دو نفر از دوستان دیگرش بگردش میرفتند . بیشتر اوقات سایه ای اشتیاق میکردند . و با همدیگر به بحث ادبی و شعر و شاعری می پرداختند ، و با گاهی اگر مبل مناسبی و درخت بیدی می یافتند فوراً تاتری راه انداخته درام بازی میکردند و با صدای ژیروم اشعاری مناسب و یا قیوم مناسب خوانده به دیگر پاسخ میگفتند و اینکارشان تا پاسی از شب ادامه می یافت (در این زمان بیش از حدود ۱۴ سال نداشتند)





۶۶۶ سزان معمار...

سزان ۲۰ ساله بود که مدوسی بود و بون‌ها را رها کرد؛ در این موقع جدا
بفکاشی یعنی تنها چیزی که فکر او را بخود مشغول میکرد پرداخت. پدر سزان



xalvat.com

صورت سزان

میل نه‌است که پرسش نقاش بشود و همیشه در منزل خود کاری که شود می‌باشد.
برای او در نظر می‌گرفت. و چون دوائر فعالیت‌های مختلفی منجمده تهیه پوست



۶۱۶ الدیته و هنر

xalvat.com

برای کلاه‌دوزی و به‌ها با نیک‌داری ، متبول شده بود، فکر میکرد که روزی پسرش جای او را در بانک بگیرد . ازیتر و هرگز نه به خواست کلبه‌ای راجع بنقاشی و اینکه پسرش میل دارد نقاشی بشود بشنود . مادو سزبان خیلی کوشش میکرد که هورش را بتدریج رام کرده واداره بکناری که سزبان دوست دارد رضایت بدهد ولی بی‌تاییده بود . مادر سزبان همیشه امیدوار بود که سزبان روزی مانند رامیرواند و روز از نقاش مشهوری بشود . مادر و خواهر سزبان هرگز نتوانستند لومی اگوست (پدر سزبان) را با نیکار حاضر کنند . خود سزبان هم از پدرش خیلی ملاحظه داشت و تحت تأثیر بود . بناچار ، سزبان باصرار پدرش دشتهی حقوق را دنبال کرد و بهر جان‌کدانی بود امتحان حقوق را گذراند ولی نقاشی را در این مدت بکلی ترک نکرد با اینکه پدرش بکلی او را از این کار (مگر در مواقع کاملاً بیکاری) قندش کرده بود ، شبها بدمدرسه‌ی هنرهای زیبا میرفت . سزبان بخود امیدواری میداد که در پاریس شاید بتواند نقاشی را دنبال کند ؛ زیرا حس میکرد که با بودن این پدر نقاشی شدن برای او اشکال دارد . سزبان با هراد و یک ملاحظه بالاخره میلش را به پدرش اظهار کرد . پدرش سخت بر آشفت و جدا مخالفت گردو گفت ؛ هیچ‌میل ندارد که پسرش بیک‌شغل بی‌ثباتی مانند نقاشی تن در بدهد .

لومی اگوست گریه ای توانست خصوصیات روحی و احساسات پسرش را درک کند ولی در هر حال پسرش بود و او را دوست داشت ، ازیتر و بالاخره سزبان را در سال ۱۸۶۶ پاریس رسانید و او را در یک پانسیون گذاشت و در حدود سه سال برای سزبان سخت گذشت . از پاریس هیچ خوشش نیامد . در این مدت سزبان بطراحی پرداخته بود . هر روز صبح بیک کارگاه نقاشی که به سوئیس موسوم بود میرفت . بعد از ظهرها هم بکارگاه بکنی از دوستان یا به موزه‌ی لوور رفته و از روی آثار هنرمندان طرح بر میداشت .

کارگاه سوئیس استاد نداشت . شاگردان مرتباً هم نداشت . هر کس داش میخواست مبلغ معینی ماهانه می پرداخت و از مدل آنجا که همیشه برقرار بود استفاده میکرد . این کارگاه همیشه صبح از ساعت ۶ تا کمی بعد از ظهر و سپس از ۴ تا ۷ شب باز بود . سه هفته در ماه یک مدل بود و یک هفته‌ی دیگرش را مدل زن داشت . این کارگاه در واقع بیک مدرسه‌ی کاملاً آزاد بود و هیچ کس در آنجا بکسی تعلیم نمیداد . هر کس بمیل خود و بهر طریقی که میخواست کار می کرد .

سزبان در پاریس نتوانست دوام بیاورد و به اکس‌پش فامیلش برگشت پدرش از اینکه سزبان نتوانست دو پاریس گیر کرده و همچنین نقاشی را دنبال کند خیلی خوشحال شد و در بانک خود برای او کاری تهیه کرد . یک‌چند ماهی سزبان در آنجا کار کرد ولی از این کار نظر داشت ، بناچار سزبان بکنال پند به پاریس برگشت و در محله‌ی لانتن سکونت کرد . ایندفعه پیاریس انس گرفت و در ضمن یادستهای از نقاشان جوان که بر چه‌مدار شیوه‌ی لوی بودند آشنا شد . سزبان در این زمان نسبت بکتب کلاسیک و از این قبیل ، نظر خوشی نداشت ، حتی از آنها





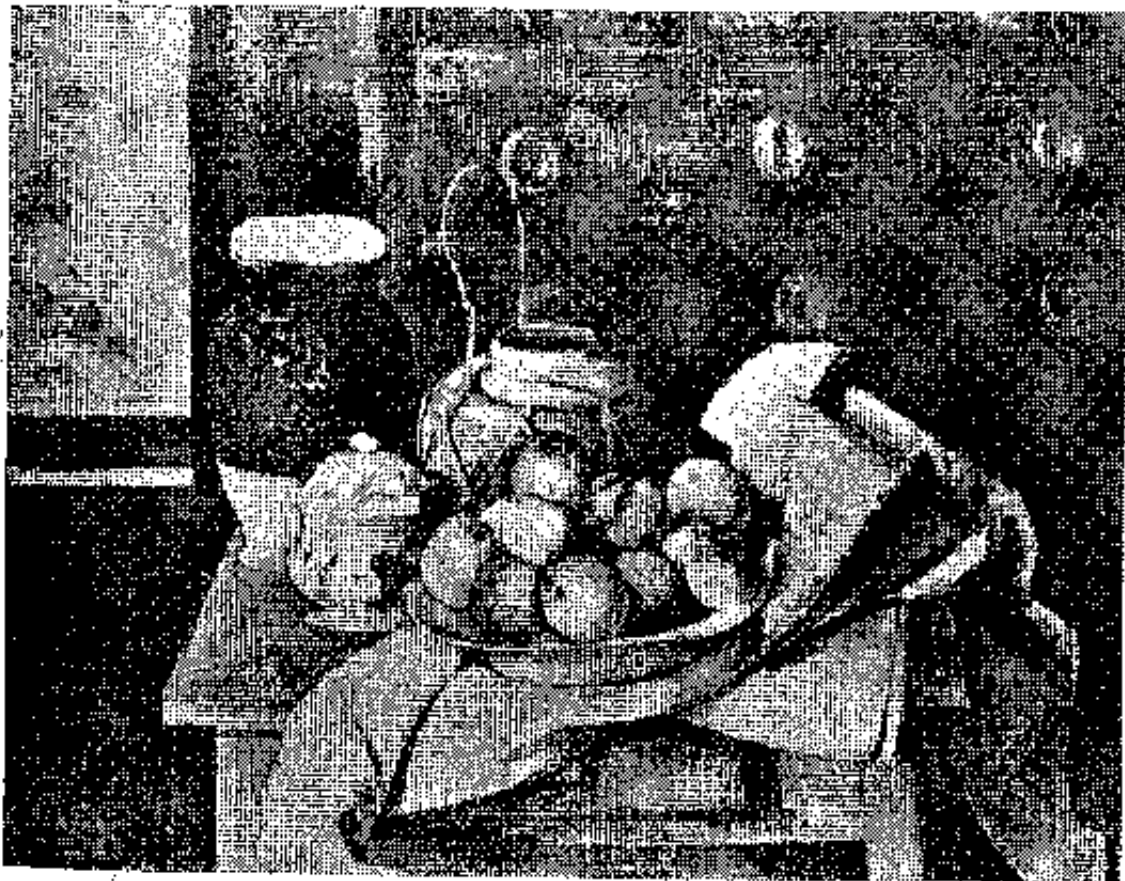
بیزاد بود. خواهی نخواهی دنبال شیوهی تازه‌ای می‌گشت. خوشبختانه در این وقت سزبان خود را در میان غوغا و مبارزه‌ی عجیبی یافت (زیرا پاریس در این زمان میدان مبارزه‌ی دودسته نقاشان کهنه و نو بود) و این مبارزه فکری سزبان را حیرت‌میداد. نظریه‌های نقاشانی مانند داوید و آنکر هنوز در میان اکثر نقاشان این دوره نفوذی داشت. هدف‌های هم‌بفرداری از نظریات دولاکروآ و مکتب رومانسیم زمینه‌ای برای خود داشته ولی با طرفداران آنگرو داوید در هر حال در مبارزه بودند. نقاشان جوان و انقلابی تازه‌نفسی هم بودند که پایه‌ی مکتب نوی را که بعدها با امپرسیونیسم موسوم شد می‌گذارند و برای افزودن انتشار شیوه‌ی خود سعی داشتند راهی پیدا کنند تا نقاشی‌هایشان را در سالن هنرمندان رسمی نمایش بگذارند. ولی قضات رسمی در تضاد خود؛ یعنی رد و قبول آثار نقاشی سخت‌گیری میکردند و هر تابلویی را که اندکی از شیوه‌ی کلاسیک و آکادمیک و در آلیسم انحراف داشت بشدت رد میکردند. اعتراضات و گفتگوها و سخت‌گیری‌های طرفین در این سال که ۱۸۶۴ میلادی بود بقدری شدید بود که بناچار ناپلئون سوم مجبور به مداخله گردید و فرمان داد که در کاخ سنایح؛ سالینی برای نمایش آثار مرده‌دین ترتیب داده شود و تاکید کرده بود که این نمایشگاه رسمی است و روز ۱۵ مه افتتاح خواهد شد و هر هنرمندی که نخواهد در این سالن شرکت کند میتواند تابلوهایش را جداگانه تا ۴ مه پس بگیرد. البته هدف‌های از هنرمندان که میل داشتند در سالن رسمی شرکت کنند و حاضر بودند با جوانان با اصطلاح مدرنیست و خرابکار در یک ردیف معرفی بشود تابلوهای خود را پس گرفتند سزبان شاهد این جریان‌ها بود؛ و میدید که علی‌رغم مخالفت‌های سرسختانه‌ی کلاسیک‌ها نمایشگاه انقلابیون جالب و قابل توجه شد. بلخبر ششصد تابلو از سیصد نقاش در سالن مرده‌دین نمایش گذاشته شده بود. روزنامه‌ها در اطراف این سالن خیالی قلم‌فرسایی کرده، منجمه ژورنالیست‌ها نقل نوشته بود؛ غوغائی در این نمایشگاه پیا شده بود. هنگی یا دست‌آچگی و مول هولکی بدون سالن مرده‌دین هجوم میبردند. سالن پر از هنرمندان بود. زیرا برای دفاع از شورشی و غوغای مردمی که در برابر این همه آثار با اصطلاحان احسان قرار گرفته بودند؛ وجودشان لازم بود. همه‌ی تاشاچیان می‌بخندیدند و متفقدین میگفتند هرگز بهتر از این، وسیله‌ای برای خندیدن مردم پیش نیامده بود. هدف و نقطه‌ی اصلی ترمین‌ها و نقاشی‌ها متوجه تابلوی حمام یا تبار روی غلفهای ماه بود. زیرا ماه یک زن لغت را میان هو نفر مرد لباس پوشیده نقاشی کرده بود و این از نظر اخلاقی خوش آیند نبود، وانگهی ماه وضع کار و رنگ آمیزی و سایه روشن را هم اسیت برف و عادت بهم زده بود (ماه سایه روشن‌ها را از هم مجزا کرده و مایه‌ی رنگ‌ها را هم صاف و نازک نگرفته، بر مایه و خمیری گرفته بود).

سزبان در میان این چنین غوغای هنری و در شروع نفوذ امپرسیونیست‌ها بطور عجیبی منقلب گردید و فکرش بکلی در مورد دید هنری عوض شد و تمایل زیادی نسبت به نقاشان انقلابی پیدا کرد. ازینرو سعی کرد بدسته‌ی انقلابیون پیوسته



۶۹۸ اندیشه و هنر

و کم کم با پیسادو، وولار، اولار، کیومه، مانه، کلون، مونه، زنوآر، سیسله،
آشنائی پیدا کرد.
نقاشان انقلابی بنظور منکوب کردن شیوهی کهنه و پیش بردن هدف خود
در جایی جمع میشدند گاهی در کارگاه لائور یا مانه و غالباً در قهوهخانه‌های گریوآ
غراهم می‌آمدند. تشرودور و زمینو بسند؛ جلسات این نقاشان در قهوهخانه‌های گریوآ در



xalvat.com

ظریف ای جان

۱۸۶۶ مرتب تشکیل میشد. همه تیب هنرمندانی در آنجا جمع میشدند. طی سال‌های ۷۰-۶۹
۱۸۶۸ قهوه خانه‌های گریوآ مرکز اجتماع هنرمندان انقلابی و روشنفکران بود.
سزبان، غالباً از این اجتماعات بدور می‌ماند. نظریات او از حیث صحت و
حقیقت امر نسبت به ظواهرات هنری معمول در قهوهخانه گریوآ آقدر بالا و دقیق
بود که با وصف جانب بودن مباحث در نقاشی، یا آنها و نفس ندانست و آنکس آدی
محبوب و گریزان از اجتماعات بود و هرگز میلی نمیکرد خودش را قاطعی گفتگوها





۱۱۹ سزبان معمار...

xalvat.com

کند زیرا سزبان بهامت اخلاق تنلی که داشت همیشه آخر سر کارش بمعصیانیت و خروج از بهت میکشید .

سزبان هنگامیکه ۲۴ سال داشت یعنی در ۱۸۶۳ سمی کرد و اول مدرسه‌ی هنرهای زیبا بشود ولی در امتحانات ورودی موفق نشد . بعد از این ، هر سال با اتفاق آقاخان انقلابی تابلوهائی بمنظور نصب در سالن رسمی تهیه کرد و برای مدرسه‌ی عالی هنرهای زیبا فرستاد قضاوت هم هر دفعه بهناوین مختلف تابلوها را رد کردند و قتیکه سزبان در سال ۱۸۶۶ دو تابلو برای سالن رسمی فرستاد و آنان هم هر دو را رد کردند ، سزبان نامه‌ی اعتراض آمیزی برای رئیس کل کارپردازی مدرسه فرستاد ولی باین اعتراض استنافی نشد ، سزبان دو باره نوشت : « آقا ، اخیراً نامه‌ای بعنوان شما در مورد دو تابلو که قضات بخود اجازه دادند آنها را رد کنند فرستادم ، چون این نامه بیجواب ماند دوباره این نامه را نوشتم . البته از مقام نامه‌ی قبلی مطلع هستید . بنابراین از مطالب آن ذکر بی بیان نمی‌آورم ولی در این نامه میخواهم بگویم که این قضات غیرقانونی همکاران شما را که من اجازتی از آنها را بطور قضاوت با آنان نداده بودم نمی‌توانم بپذیرم . میخواهم که شما توجهی بنقاشان فعال نداشته باشید و سالن مردودین را مثل دفعه‌ی پیش برای نمایش نقاشی‌های ما افتتاح نمایید . امیدوارم که این درخواست را بسکوت برگذار نکنید . خواهشندم احساسات بی‌شائبه‌ام را بپذیرید . »

جوابی که باین نامه داده شد این بود ، و چون نقاشی‌های سالن مردودین شایستگی و ارزش هنری کافی داشت از اینرو انجام تقاضای شما غیرمقدور است . البته این جواب ده ، سزبان را از دیدن بدذکر و هر سال مقداری تابلو برای سالن رسمی فرستاد و آنان هم همیشه طبق معمول تابلوهای او را رد کردند ، زولا در این باره یکروز بیکری از دوستان نوشته بود :

« در خاتمه چند خبر کوچک ، سزبان رد ، کیومه مرد ، همگی رد قضات رسمی که خود اوسالان من مصیبتی شده بودند همه‌ی نقاشانی را که در راه تازه قدم بر میداشتند از دو سالن رسمی بیرون رانیدند . سالن من ، که امیل زولا از آن نام برد سلسله مقالاتی بود که خود به پشتیبانی از نقاشان انقلابی در روزنامه‌ی اردان در سال ۱۸۶۶ می‌نوشت . اصل موضوع مقاله‌ی ایندلمه را که باعث مصیبت قضات شده بود کیومه که نقاشی منقد و خیلی هم قوی بود نوشته بود ولی زولا آرا با اسم مستعار کلود ، بصورت مہیچو - موانری تنظیم و بچاپ رسانده بود . در این مقاله زولا جمله‌ی بیسابقه‌ای بقضات رسمی که معلومات مومیائی شده‌ای داشتند کرده بود و بهمه‌ی شخصیت‌ها و نقاشانی که چون بت بیچون و چوای اکادمیسین‌ها بودند مانند میسونیه ، سین بول ، دو برت فلوری ، اولیویه مرسون ، دو بوف (حتی کوربه میله ، روسو ، که بالاخره هرچو شده ژمینی یک شخصیت رسمی هنری برای خود فراهم کرده بودند و دیگر برای جوانان ، که نه شده بودند ،) تاخته بود و فقط بشخصیت هنری مسانه‌اعتنا شده بود . این مقاله زولا مانند آوی صد اکرد و از هر طرف مورد اعتراض شدید قرار گرفت . »





دروهای آزاد و سرباز و خارج از کارگاهها از پيسارو آموخت و همچنين آموخت که چه چوری يك تابلو را در محل کار تمام کند و دیگر مانند معمول خود که قبلا تکه



صورت آقای شوکه

xalvat.com

هائی از طبیعت را طرح و رنگ برداری میکرد و سپس در کارگاه آنها را ترکیب مینمود و منظره سازی میکرد. سزبان از این جهت در ردیف امپرسیونیست ها به حساب آمد. فاما امپرسیونیست ها، تیریا هیکیشان پیشرفت کنا و خود را از روی آثار پيسارو



و کلود مونه شروع کرد اما نه هم ایندورا تعقیب کرده بود. مونه و پيسارو در حین تجزیاتی روی شیوهی نو بدست آورده بودند. در محیط بازی که اشیاء بر ازتایش نور است و پرتو تشعشع عمومی ای یبهای اشیاء سرایت کرده. منظره‌ی نورانی بوجود می‌آید، تاریکیها خود نسائی ندارند. این منظره است که بطور کلی بچشم میخورد. بهین هلت کارهای امپرسیونیست‌ها تاریکی ندارند و در آنها سعی شده است که محدود و تنگنایا و تاریکیها در نور خورده شوند. تمام هدف متوجه نورانی کردن اشیاء بود، سعی میشد که رنگ اشیاء در همین منتهین بودن در برابر پرتو نور، طبیعی و همچنین خود نورها زنده و با تشعشع جلوه کنند. برای بقصد رسیدن در این منظور، چند اشکال وجود داشت. یکی اینکه نقاشان انقلابی میبایست در همین نورانی کردن مدل، رنگها را هم از روی دقت و صحت انتخاب کنند بطوریکه رنگها در همین نورانی بودنشان. قدرت رنگین خود را از دست ندهند دیگر اینکه رنگهای کارخانجات خیالی بندوت رنگهای لازم را بدست می‌دادند. نقاش وقتنی آنها را برای بدست آوردن ترکیب تازه‌ای بهم مخلوط میکرد، شفافیت رنگی ترکیب تازه بسیار کمتر از رنگهای مفردشان در قبل از ترکیب شدنشان بود. بنابراین تشعشع و شفافیت لازم را نداشتند اشکال دیگری که برای امپرسیونیست‌ها موجود بود توجه داشتن بدره‌ی انعکاس رنگین نور و خود نور در طبیعت بود که میبایستی رنگها و نورها و انعکاسات متقابلهی آنها را چوری محدود و در حین حال ترکیب کنند که بی‌آنکه در هم و بیحدود باشند خودتیا و مشخص نیز باشند.

xalvat.com

امپرسیونیست‌ها در حین عمل دریافته‌اند که هر چند بکوشند که برای اجرای منظور و دفع مشکلات خود رنگهای ساده‌ی با ترکیبات مختصر و یکبار بیرنگ را این رنگها قادر نیستند لطف طبیعت را چنانکه حس میشود نشان بدهند. البته برای دفع این نقیصه چاره‌ای نداشتند و میبایستی عجالا بهمین وسیله‌ی موجود بسازند. تنها کاری که میشد کرد فقط احتراز از زیاد مخلوط کردن رنگها با هم بود و بهتر اینکه در اصل مخلوط نکنند و رنگهای خالص را پهلوئی هم بکار ببرند مثلاً بجای مخلوط رنگ سبز و قرمز که نتیجه‌اش زرد متعادل بجا کستری است. سبز و قرمز ساده‌را بهمون اختلاط پهلوئی هم بگذارند زیرا دو رنگ مسافت و موقیعت معینی، مجموعه‌ی این دو رنگ پهلوئی هم گذاشته، همان رنگ زرد تند متعادل بجا کستری را بنظر مبرسانه با این طریق راه تازه‌ای در رنگ آمیزی بوجود آمد. امپرسیونیست‌ها در ابتداء بی‌آنکه نسبت برنگ و خصوصیات آنها شناسائی علمی داشته باشند فقط عینی تجزیاتی پیدا کرده بودند، اما در همین زمان تجزیات و تحقیقات فیزیک دان آلمانی هلم هولنس و دیگران در مورد رنگ و نور و خصوصیات آنها، آشنائی علمی پیدا کردند و کارشان را بر روی پایه‌وزینه‌ی دانشندان‌ای شروع نمودند البته در شروع بسوی هدف قدمهای اشیاهای زیاد برداشته‌وای در حال کم کم در راه شدند و آنکه کسی دیرتر توانستند رنگهای نسبته شفاف و نورهای رنگی جالبی را بجای رنگهای قهوه‌ای خاکستری و نورهای تقریباً سیاه و سفیدی که نقاشان انقلابی در



شروع کار شود اعراف از مکتب ما قبل امپرسیونیسم بکار میبردند بکار بیرند. ولی این کار دادرز، ز با قلم موهای پهن و درشت میگرداند و نور و تاریکی را از هم جدا مینماید و هر چه ممکن بود نور و تاریکی را با سطوح بزرگ نشان میدادند و تمام سعی نقاشان انقلابی در دوران مبارزه منحصر به همین یک نکته بود. بنابراین نکات دیگر یعنی رنگ و طرح محدود و حسیم و قورم باشند که قلم اندازی (برای وجود آوردن سطوح بزرگ هر برابر بزرگ کاری، و هوای نورانی در برابر تاریکیهای مکتب اکادمیک) شد.

سزنان این محدودیت و همچنین اقتضای را که پسران داشت دید و باشیاهان مبارزین توجه کرد و تمام حواس خود را متوجه دو نکته‌ی مهم که اساس کار بود نمود یکی حسیم و دیگری نور.

سزنان از پیکار و یاد گرفته بود که چطور رنگهای روشن و شفاف بکار برد و رنگهای عمومی ببرد از برای اینکه بنورها جوشش و تشعشع بدهد چه جوری تکه‌های کوچک رنگها را با پهلوی هم گذاردن، آنرا اصلی نماید. چون باین کار آگاهی داشت آثار موها را که به همین طریق انجام میشد می‌پسندید ولی میدید که آثار او فقط دارای یک هوای عمومی و نورهای متنوع است. سزنان این را کافی نمی‌دانست و میگفت نمونه یک چشم بیشتر ندارد چه اولی و وک سلی، کلود مونه و سزنان را با هم مقایسه کرده و گفته است: وقتی مونه یک آسیاب یا یک کلیسای نقاشی میکند. نقاشی او دوست داشتنی و لذت آور است اما در این نقاشی فقط او در روشنایی است که چشم را بیازی می‌گرداند آسیاب در آن دیده میشود نه کلیسای ولی سزنان اگر یک سیب نقاشی میکند در آن هم بازی نور و روشنایی وجود دارد و هم سببی در آن دیده میشود.

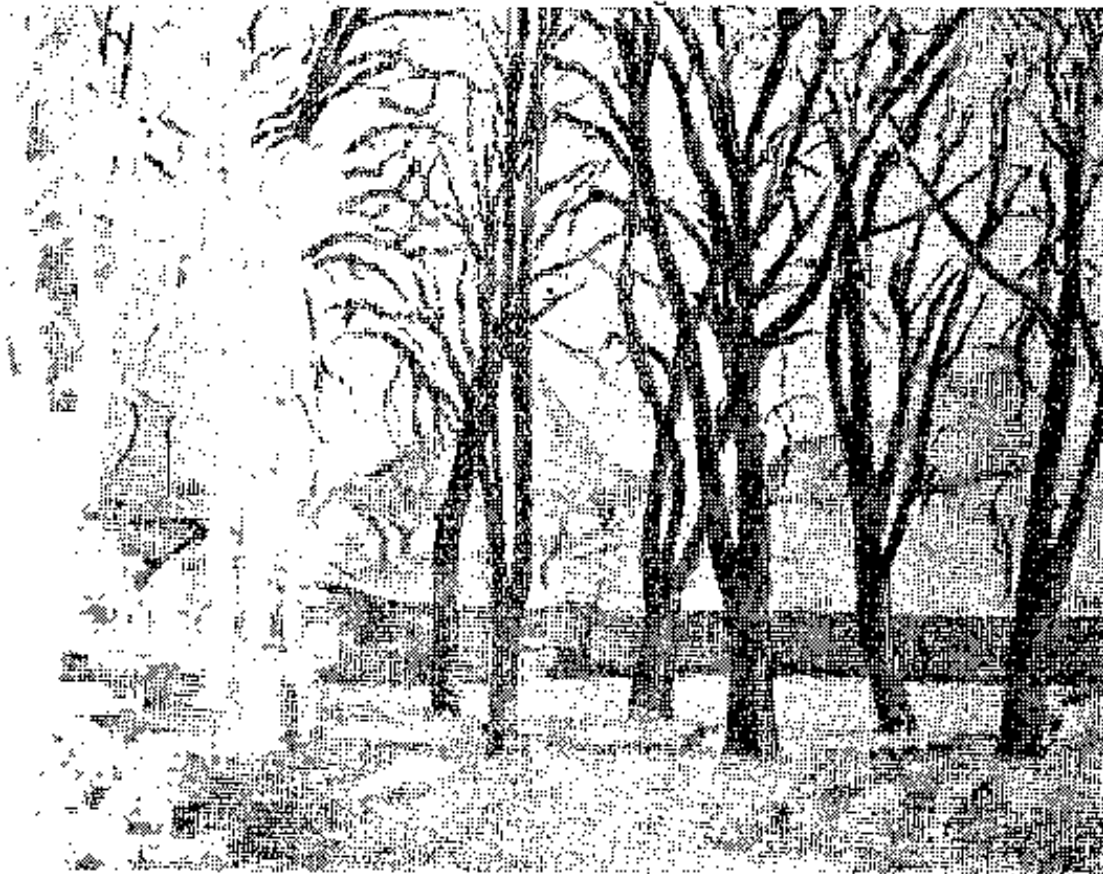
سزنان مدتی رنگها را مانند همه‌ی امپرسیونیست ها با عجله روی تابلو بکار می‌برد و اینکار جز شتابزدگی بیجا و عدم نتیجه‌ی مثبت فایده‌ای نداشت این بود که بتدریج دقت و ملاحظه و مقایسه را جانشین شتابزدگی کرد.

سزنان البته در همین زمان یعنی در حدود ۱۸۷۶ با قدرت کار میکرد، خمیری و کلفت رنگ گذاری میکرد و در رنگها راهم غالباً با کاردک نقاشی بکار میبرد و بوسیله‌ی آن رنگها را کم و زیاد و کلفت و نازک با با سایه و روشن مینمود ولی سزنان دست بکار تازه‌ای زده بود حال دیگر لازم بود دقت و تمیق را زیادتر نماید و نحوه‌ی کار کردن کنونی خود را که بیروان زیادی داشت عوض کند. سزنان برای رسیدن به حسیم، طریقه‌ی پهلوی هم گذاری رنگها را از روی حساسیگری پیش گرفت، اولاً از روی دقت و مقایسه دریافت که سطوح هر قدر دورتر یعنی فاصلهای میدان دید، روی اشیاء و اجسام بیشتر باشد، سطوح کوچکتر و رنگها کم رنگتر و خاموش ترند، و از روی مقایسه‌ی دور نزدیک رنگها بنوعی ایجاد شدن حسیم می‌برد، و در حین اجرای مراحل تدریجی سطوح و رنگها، چون بظواهر اشیاء و اجسام دقت داشت بنگته‌ی بزرگ قورم و حوادث طبیعی و مصنوعی بر روی آنها برخورد، یعنی باین نکته رسید که نور با سایه در اثر برخورد با اشیاء بر روی آنها حوادثی بوجود می‌آورد





که شکل ظاهری آنها را بهم میزنند و مثلا یک استکان، بصورت ظاهر استوانه ایست و دارای قالب است و شاید در هیچیک از جاهایش از نظر مادی فرورفتگی یا برآمدگی اضافی وجود نداشته باشد، چون بافالی که آن قالب کاملا هندسی و بدون فرورفتگی و برآمدگی اضافی است ریخته شده است. حال همینکه بهمین استکان که بظاهرو بواقع دارای هیچ حادثه و پیش آمد اضافی نیست نوری بتا بایم



xalvat.com

منظره درختان بلوط دوره سنان

ی: یاسایه ای بپنداریم، این استکان دارای حادثه ای اضافی خواهد شد و بهمین علت در آن فرورفتگی، تیزی و یا برآمدگی یا سافیدگی یا بر خوردگی بچشم میرسد. در این محال است این استکان که بطل طبیعی یا مصنوعی دارای حادثه شده است دیگر آن شکل اولی بی حادثه ای خود را نخواهد داشت، پس خواه ناخواه طرح و شکلش عوض شده است و چون در طبیعت اشیاء و اجسام بهیچوجه خارج از تأثیرات زمانی و مکانی نیستند و همیشه دوزیر تأثیر متقابل قرار دارند پس هرگز هیچ چیز در حال



عادی حتی، دارای شکلی مانوس و عادی نیست و در اثر تغییر مکان و برخورد با حوادث طبیعی و مصنوعی جز آن میشوند که بودند یا هستند. البته يك چشم دقیق ای هیچ اشکالی باین تغییرات و حوادث برمیخورد و بآن عالم است. سزبان هم در همین عمل، باین نکات برخورد. طرحهای او در این توجیه بکلی تغییر کرد و سزبان با دریافت این نکات جالب، در واقع پایه گذار مکتب نوشد از نظر ایجاد حجم هندسی یعنی نمایش روشن نقاشی سه بعدی پدید کو به هم موسوم گردید و از نظر ایجاد فورم که مابه و اساس مکتب نو و مشتقات آنها است، و راهنمای طرز دید نو برای نمایش احساس درونی شد.

xalvat.com

سزبان برای انجام حجم و فورم که در آن عاملیتی پیدا کند کوشید تا با هستگی و حسا بگری کار کند. هیچوقت برای جاوید کردن يك احساس، دو انتخاب بکرتک یا فورم صعبه بکار نبرد. حال، يك کاره - چنده جلسه ای که میخواست طول بکشد اشکالی برای او نداشت، برای موفق شدن، با اندازه ای لازم - حوصله داشت. هر چند باری که لازم میشد کار را عوض میکرد و یا با يك میگرد و از سر نو میساخت. و ولاد گفته است: «نمیشود تصور کرد که تا چه حدی کار کردن سزبان برای مدل زنده غسته کننده بود و حوصله اش سومیرفت و اگر طبیعت بیجان مثلا گل بود یا رها بلاسیده بود و بجای آن بالاخره گلی کاغذی کار میگرداشت.»

از قرار، یکروز از سزبان میخواهد که صورتش را نقاشی کند. جلسه ای اول برای ولاد طاقت فرسا بود. سزبان یکصندلی را روی صندوقی گذاشته بود و پایه های آن جوری بود که تکان نمیزد. و ولاد بر طریقی بود با احتیاط تمام آن در دفته نشست و کار شروع شد. سزبان اصولا میخواست که مدل زنده ای تکان نخورد و مانند جوب خشک بی حرکت باشد. و طی کدام ابتدا حق يك کلمه حرف زدن یا تکان خوردن نداشته باشد.

ولاد بیچاره از بی حرکتی و خود داری بی طاقت شده بتدریج پیرش می برد در نتیجه سرش خم شده تا مدل بهم میخورد. مدل و صندلی و صندوق همه با هم بر میگردند سزبان چنان خشمگین میشود که فریاد میکشد بدبخت. وضع را بهم زدی بتو گفتیم مثل یکدانه سبب بی حرکت همان؟ آیا سبب حرکت میکنند که تو کردی؟ از این به بعد ولاد برای اینکه قضیه تکرار نشود و چرتاش برد پیش از هر جلسه يك فنجان قهوه ای غلیظ میخورد. سزبان بعدا در این باره گفت (میدانی آقای ولاد اگر من دو دنك آمیزی و طراحی و فورم چیزهاییکه میخواهم بصورت تازعای در نقاشی بیاورم و اعمال و اشتباه کنم و دقت نکنم باید کوله بارم را جمع کنم و از این دیار بروم.) البته این صورت صوباً زده جلسه طول کشید و آخرش هم ناامام ماند و سزبان به اکس جوشش بر گشت و در تر خواسته بود که آنرا تمام کند. از ولاد خواسته بود لباسی را که از آن نقاشی کرده بود باو بدهد تا کار را تمام کند. پس از آنکه آرا گرفت آنقدر معطل کرد که پندها بخدمتش رسیدند.

بازی، نهضتی روی نیازمندی زمانه بوسیله ای عده ای که نسبت بدیگران احساس پیشرس داشتند شروع شده بود ولی این نهضت تظاهرات مثبتی هم لازم





xalvat.com

که دولت اجازه داده پدر دیوار نوکزام پورک بیوسه اینها نقاشی نیست، هرج و مرج است، ایر نقاشان یکهشت دیوانگانه اند.

خوب. نمایشگاه سال ۱۸۷۷ امپرسیونیست ها تمام شد. ایسن نمایشگاه برایشان نفوذ و شهرت داشت، ولی این نفوذ و شهرت چارمی شکمشان را نکرد. تقریباً همه ی سردمداران نقاشی انقلابی جز یکی دو نفر (مانند سزان و برت موریسو) گرسنه بودند. ماهه، کلوپه مونه، ونوآر، پیسارو، از همه ژانر ترسیله. در آمدی نداشتند فقط میبایستی با فروش تابلو های خود بقیمت شکم پرکن امرار معاش کنند. از همه مشکلترا اینکه قبلاً میبایست رنگ تهیه کنند تا تابلوئی بسازند و سپس تابلو را بفروشند تا شکم پر کنند.

نقاشان ما، در میان این بدبختی بزرگ دست و پا میزدند که یا با تانگی پدرشان رسید. البته علاج بدبختی شان را نکرد ولی لااقل رنگی با آنها رسانید و گاه گاهی هم که دستش رسید شکمشان را سیر کرد با تانگی از آن جوان مردان روزگار بود. خود بضاعتی نداشت و بهمین علت نمی توانست مغازه ای در یکی از خیابانها برای فروش رنگهای خود باز کند، بنابراین جمعی ای را که مغازه اش را تشکیل میداد روی کولش میگذاشت و دیار دیار می گشت. با بامیدانست که امپرسیونیست ها در هوای آزاد، دودها ت مجاور. زیر سایه بانها و درختان، گوشه و کنار، اینجا آنجا بنقاشی مشغولند. با آنها میرسید و رنگهای خود را عرضه میکرد. نقاشان ا کسب و درنگشان را تکمیل میکردند ولی یک مطلب میماند و آنهم پرداخت پول بود. این ایداً اشکالی نداشت. با با تانگی برای دریافت پول، موهده ی مقرر کرده بود. اگر تا آنوقت کسی پول رنگها را نمی پرداخت آنوقت ا تابلو گرو میرفت. با با تانگی همیشه با رفیق تابلوهای گروئی را می گرفت. اطاق منحصر بفرد زن یا با پرا تا تابلوهای گروئی بود. ناگهان با با تانگی گرفتار شد و بدو سال حبس با امان شاهه محکوم گره بد. بنقاشان خیلی سخت گذشت. این با با، پدر و امید همه ی نقاشان جوان و انقلابی بود. دو سال حبس پسر رسید. در سال هم در تهمید ماند و بالاخره با با پیاریس برگشت و دکانگی برای خود تهیه نمود. فوج نقاشان جوان باین دکان هجوم آوردند همه او را دوست داشتند (شاید رنگهایش را بیشتر دوست داشتند). سزان، وین بون، کیومن، پیسارو، ونوآر اوقات استراحت خود را در اینجا صرف میکردند. علاوه بر این هنرمندان خیلی از نقاشان تازه کار هم مانند کوکن، وان کوک، سین پاک، تانولوت ترک. دورو و این دکان می گشتند اینجا مرکز انسی برای نقاشان جوان بود. ولی این مرکزیت نهج مادی که برای با با نداشت هیچ غالباً ضرر هم نداشت. با اینهمه با با تانگی با یک علوطیع و خوشروئی آرا عمل میکرد. چون، با با میدید که نقاشان جوان بی بضاعتند، و گاهی میشد که با با پول قرض میداد و گاهی هم که نقاشان جوان گرسنه بودند بتواند مناسبی آنان را سر میز خود می نشاند.

تابلوهای گروئی که پشت سر هم دو بند دیوار دکان با با تانگی چیده شده بود همچنان بر حجم خود می افزود. کسی سراغ آنها نمی رفت. با با هم دلواپس



بخود راه نمی‌داد. گاه‌گداری اگر اهل ذوقی صاحب‌اطلاعی برحسب اتفاق سری به‌دکان بابا تانگی میزد، آنوقت بابا قرصتی بدست می‌آورد و یکی از تابلوهای دویدوار را باو نشان میداد و لطف آنها را برای بیننده توضیح میداد (آیا بابا با همه بیخیالی، باز خیال میکرد که شاید بتواند چیزی از آنها ببرد؟) میدادیم ولی دوهر حال اشان میداد. کارهای سزبان را بیشتر نشان میداد. تابلوهای سزبان را خیلی بندرت آنهم بقیمت بسیار کم حتی که ترازشکم پول میخریدند (اما در همین باور سال یکی از تابلوهای او را که طبیعت بیجان بود بقیمت چند میلیون فرانک خریداری کردند). سزبان که دیگر از ناامیدی اینکه تابلوهایش را نمی‌خرند قید فروش را زده و بکلی تکلیفش را یکسره کرده بود. پشام کردن تابلوهایش هم رغبت نمی‌کرد، همینچیزی را نش می‌کرد و نفس راحتی می‌کشید و کار ناتمام را باچند لوله رنگ بابا تانگی معاوضه میکرد، لافال بدرد تیرینهای بدیش میخورد. یکمدت سزبان آثارش را در محل تیرین با مان‌خدا بیجا می‌گذاشت و از آن صرف‌نظر میکرد. دیگران خبردار شده می‌دیدند و آنها را یافته نگاه میداشتند.

گوگن روان گوک و امیل برنار برای دین تابلوهای سزبان زیاد به‌دکان بابا تانگی هجوم می‌آوردند. وان گوک از دیدن آثار سزبان خیلی منقلب میشد و میگفت سزبان استاد استادن است. وان گوک یکدفعه در دکان بابا تانگی داشت نهار میخورد که سزبان را دید. مدتی باهم سرهم‌ریخت کردند و عقابند ششمی را اظهار داشتند. البته وان گوک نمی‌توانست بخوبی مقاصد خود را بیان کند از اینرو متوسل با آثار خود شده از سزبان خواست که درباره‌ی آنها اظهار نظر کند. سزبان پس از مدتی دقت روی منظرها، صورتها، و طبیعت بیجان‌های وان گوک، گفت:

«واقعاً که تو مثل دیوانه‌ها نقاشی میکنی...»
بابا تانگی در اثر داشتن سرطان معده دیگر نتوانسته بود بکمال خود ادامه بدهد. درحین استفسار خواسته بود که درد کنانش باشد. او را بدکانش می‌پراند. تابلوهای تمام و ناتمام و ایبه تمام و گرو تپها همه‌اش دور و دور بود. در چنین وضعی بابا تانگی در سال ۱۸۹۴ مرد. البته بابا نمرود وان گوک با ساختن دو صورت از او از پیش او را جاویدان کرده بود و لازم هم بود زیرا بابا تانگی نظیر نداشته و تا حال هم نظیر پیدا نکرده است.

بعد از آن‌باشگاه ۱۸۷۷ سزبان از پاریس به اکنس رفت. برادرزاده شوئی او عده‌ی زیادی بی برته بودند. سزبان چون دعوخ بردازی نمی‌دانست، همین‌سبب آشکارا شدن مطلب شده بود. ولی پدرش کاملاً نمی‌دانست اما دیگر شکش برداشته بود. از اینرو تمام نامه‌هایش را که بنام سزبان با دیگران یغانه‌اش می‌رسید، باز کرده میخواند. سزبان میداد است اگر پدرش در یکی از نامه‌ها، باوقیت موضوعی بی‌پرد با این کنجکاری که او نشان میدهد و عدم رضایتی که از او چنان‌اش پیدا است. حتماً مقادیرش را قطع خواهد کرد و آنوقت است که خودش وزن و بچایش بدون خرجی عالمی خواهند داشت.

بالاخره پدرش برای اینکه روزی شک‌دار نگردد بی آنکه بروی خود بیارود متعارج او را محدود میکند.



سزبان به زولا جریان را نوشته بناچار برای مناجاج زن و بچه اش بدون کمک اذوا بول قرضی طلب میکنند . سزبان بعلت تنگدستی و امتیصال بارها بزولا نامه مینویسد و هر دفعه ۶ فرانک ، ۶ فرانک اذوا مطابقیه قرض میکند و غالباً اذوا خواهش میکند که بول را مستقیماً برای زنش در جامی که زندگانی میکند بفرستد و زولا هم با نهایت جوارمردی همیشه بدادش رسیده و درخواست های او را انجام میداد . سزبان همچنان اذوا را تا مدت ها قرض میکرد . هیچ کار دیگری هم جز نقاشی نمیدانست تا بلوی او هم فروش نداشت . سزبان نیز حاضر نبود تا بلوهای خود را با زوری و مردم بستند بسازد تا فروش داشته باشد . مدتی باین وضع ادامه داد ، ولی چه ادامه دادنی تا بالاخره پدرش پولها را قسمت کرد . و سهمی هم من باب ارثیه بسزبان رسید و سزبان از فقر دو آمد و نفس راحتی کشید . چند سالی با آواش خاطر زندگانی کرد اما دو سال ۱۸۸۵ بمرخ عصبی زودگذر ولی شدیدی دچار شد . پس از دفع آن طولی نکشید که دو ۶ سالگی (البته با داشتن همان بچه اش که حالا دیگر ۱۳ سالش بود) عاشق شد و بحال تمنا بزولا نوشت : «من از تو میخواهم که خدمتی برای من انجام بدهی . نامه های بشاشی تو برای من فرستاده میشود آنرا برآیم بفروست و همچنین جواب آنها را که برای تو میفرستم بشاشی زیر بقصد روانه کن . خواهش میکنم که از انجام این لطف سر باز نزن ، چون نمیدانم که چه جوری جریان را بطرز مناسبی برگذار کنم . البته منم در موقع خود بطور شایسته ای این خدمت تو را تلافی خواهم کرد . مادر سزبان از جریان عشق سزبان اطلاع حاصل میکند و بشوهرش و خاتم اوضاع را گوشزد میکند و در ضمن او را متقاعد میکند که بهترین چاره ی جلوگیری از عشق سزبان ، برسیت شناختن اذوا و اج او یا هورتنس با اجرای مراسم زناشویی بطور رسمی است ؛ این بود که سزبان را وامیدارند پس از ۱۵ سال زناشویی ، اذوا با اجرای مراسم تن در بدهد . البته با تهمی شهرد و رفتن بکلیسا و اجرای مراسم زناشویی بطریق معمول ، زناشویی سزبان از نظر دامیل رسمیت یافت و سروصدای عشق و عاشقی سزبان هم کم کم خوابید . مرض فند و اعصاب ناراحت سزبان هم داشت کار خود را میکرد . در همین مواقع میان زولا و سزبان بهم خورد و تا آخر عمر هم بهمون حال باقی ماند . اعصاب سزبان زود بزود تحریک میشد . دیگر سزبان در برابر سروصداهای هیچ طاققت ای آورد ، صدای آسانسور . واق وان سگها عصبانیت او را تا پای دیوانگی میباشاند . اگر کسی در حین کار کردن با او نزدیک میشد چه رسد که پشت سرش بایستد و کار کردنش را در نظر بگیرد آنرا چنان مهذب میشد که بسرعت تخته و سه پایه و رنگ و ذارو زبیل هر چه دورورش داشت همه را بر میداشت و خود را بجای دیگری می انداخت .

کارگاه سزبان دو آخرین طبقه ی ساختمانش بود . گوشه ی دایمی بود که هرگز کسی مزاحمش میشد . هیچکس بهیچ عنوانی (حتی برای اندکی سروصوت دادن بوضع نامنظم آنجا یا الاقل چیزی را از جامی بجای با اصطلاح متناسبی هل کردن) حق نداشت در کارگاهش را باز کند تاچه رسد که باشیاء آن دست

بقیه در صفحه ۶۳۲



برساند . سزبان خیلی شکاک شده بود (گوا اینکه از اول هم بود) هرگز بتعارف اشخاص
و قه می نمی گذاشت . از مردم قرار میگرد . میگفت مردم ما تنگدلی هستند که
یادم می آید و منافع بیشتر میشوند ، حتی هنرمندان گذشته را ، بیروانشان
را دوستان را همه را انگرمی شناخت . یکروز ، یک نامه ای فوری در پاریس
بخدمت ژنش رسید که سزبان در حال مرگ است . ناؤنش برسد اوتام کرده بود .
سزبان معمار هنر نقاشی و پایه گذار هنر نو می باشد .

جلول ضیاء پور

xalvat.com